

تاملات شر -۶

سلسله مقاله‌هایی درباره ادبیات شر

روح نوری که ممکن است ظلمت باشد

نادر شهرپوری(صدقی)
nadershahrivari@yahoo.com
انزوا و فسا، روح نوری که ممکن است ظلمت باشد، به عبارت دیگر دو شکل یا بهتر است بگوییم دو تصویر از نیرویی واحد که در فرزندان شورش‌ی عمل می‌کند، نیرویی که نامش شر است؛ شری که در نداشتن و خلاء وجودی‌اش در آن واحد وجود حقیقی و عملاً موجود را برنمی‌تابد و آن را انکار می‌کند، در این انکار خودخواسته باز هم به ناگزیر به خود بسنده می‌کند و روی پای خود می‌ایستد و به خود عشق می‌ورزد. این «به خود عشق ورزیدن» را انزوا نام نهاده‌اند؛ همان انزوائی که اشرار مایه تشخیص‌اش می‌دانند، گرچه بلافاصله تصریح می‌کنند آن را به اراده خود اختیار کرده‌اند. شبح این روح نوری که ممکن است ظلمت باشد پرچمدار طغیان ابدی شر شده است. داستایوفسکی «تاتوانی در عشق ورزیدن به دیگری» را شر می‌داند و تعدادی از برجسته‌ترین قهرمان‌های رمان‌هایش از مصادیق بارز اشرارند. اما این شر در ادبیات مسلماً به قبل از داستایوفسکی بازمی‌گردد و شبخشن گاه حتی برجسته‌ترین ادبا را به تسخیر خود درآورده است؛ منظور لرد بایرون است، همانی که در انزوائی شیطانی خود به آستانه جان‌ور رسید. این شبح آغاز و انتهای ندارد و در آنستند دایره‌ای خود- تکلیف می‌کنم دایره‌ای- همه جا هست و هیچ‌جا نیست. گاه این روح نوری در گوته متجسد می‌شود، گرچه گوته همچون بایرون و استاوروگین- قهرمان رمان شیاطین- تام و تمام به تسخیر شر درنیامده بود.

اما او همانی بود که هنگام ورود به رم- رم گرم، زمینی و لذتبخش- فریادزنان گفته بود «بالاخره من متولد شدم»، ولی این تولد دوباره در آندره ژید است که ولوله می‌کند. او در برابر یک روح نوری ناشناس اما متکثر فریاد برآورده بود «من به تو تعلق دارم، من مطیع تو هستم، من خود را به دست تو می‌سپارم، کاری کن که همه چیز در وجود من تبدیل به یک روح نوری شود». در این سان با صورتی غرق در اشک در دنیای مسحورشدۀ سرشار از خنده- خنده یا شر پیوندی دیرینه دارد- وارد شده بود. در واقع او مقاومت خود را از دست داده بود. آندره ژید در کشمکش درونی میان وسوسه‌های حس و یک وظیفهٔ کانتی سرانجام تسلیم وسوسه شده و به شادی سقوط تن می‌دهد. در این سقوط اشباح دایره‌ای با تکرار خود همچون ضرابنگ‌های طبیعت به مثابه یاور و لجستیک ژید وارد عمل شدند. او با نوشتن اولین اثرش به نام یادداشت‌های آندره والتز کشمکش‌های درونی خود را این گونه توصیف می‌کند: «کسانی که در جست‌وجوی خوشبختی هستند قادر به درک این کتاب نیستند. روح از این کتاب ارضا نمی‌شود. روح در خوشبختی به خواب می‌رود و این رخوت است نه بیداری. اما باید بیدار بود و درد کشید و آن را بر خوشبختی ترجیح داد، زیرا درد، روح را بانشاط تر و زنده‌تر می‌کند. زندگی پرهیجان عالی‌ترین زندگی‌هاست. من زندگی خود را با هیچ زندگی دیگری عوض نمی‌کنم زیرا من زندگی‌های مختلفی کرده‌ام- سرانجام حرف نهایی را می‌زنَد و وجود حقیقی را انکار می‌کند- و پی برده‌ام که زندگی حقیقی بی‌ارزش‌ترین آنهاست.»

او در شباهتی غریب همچون «بایرون» عاشق دختردایی خود می‌شود اما در این عشق نیز روح نوری که ممکن است ظلمتانی باشد بر او غالب می‌آید و او را وامی‌دارد که از دایره انجام وظیفه کانتی دور شود و راه متکثر انزوا و فَنای دائمی را در پیش گیرد، به این ترتیب اشرار در یک نقطه به هم می‌رسند. فیلیپ نجیب بایرون برادرش را می‌کشد، راسکولینکف پیرزن و خواهرش را طی یک اقدامی سریع به قتل می‌رساند، استاوروگین پس از یک سلسله جنایت خودکشی می‌کند، ایوان کارامازوف بی‌آنکه آگاه شود که چه می‌کند- زیرا آگاهی مانع عملش است- از اسمردیاکوف به صورت وسیله‌ای برای پدرکشی استفاده می‌کند.

خبر

انتشار خیال‌بال مک‌بیون

رمان «خیال‌بال» نوشته ایان مک‌بیون نویسنده معروف انگلیسی با ترجمه میلاد زکریا منتشر شد. این اولین رمان از مک‌بیون است که به فارسی ترجمه می‌شود. این نویسنده در معرفی خیال‌بال نوشته است: «وقتی نوشتن و خواندن «خیال‌بال» را شروع کردم به ذهنم خطور کرد شاید بهتر باشد رسم کهن ادبیات کودک را فراموش کنم و کتابی درباره یچ‌بچه برای آدم‌بزرگ‌ها بنویسم و در آن زبانی را به کار ببرم که کودکان بتوانند آن را بفهمند.» این رمان ۱۴۰ صفحه‌ای با قیمت ۲۶۰۰ تومان از طرف نشر نی منتشر شده است. مک‌بیون جزء ۵۰ نویسنده بزرگ انگلیسی بعد از ۱۹۴۵ به انتخاب مجله تایم است. در سال ۹۸ هم به خاطر رمان «آمستردام» برنده جایزه من‌بوکر شد. همچنین رمان «تاوان» او دستمایه ساخته شدن فیلمی به همین نام در سال ۲۰۰۹ شد که جزء برندگان جایزه اسکار بود. آخرین رمان مک‌بیون «سولرا» است که امسال منتشر شده. میلاد زکریا پیش از این آثاری از جهان کودکی، کالونیو و سلینجر را به فارسی ترجمه کرده است.

در اواسط دهه ۱۹۶۰ بود که متوجه شدم به سختی می‌توانم توجهم را روی آثار داستانی بلند هنگام مطالعه متمرکز کنم. برای مدتی همان طور که در خواندن آثار بلند دچار مشکل شده بودم در نوشتن چنین داستان‌هایی هم مشکل پیدا کردم. تمرکز من را از دست داده بودم و نمی‌توانستم روی نوشتن رمان کار کنم. این ماجرا آنقدر پیچیده بود که تعریف کردنش در اینجا برای خواننده ملال‌آور خواهد بود. اما این را می‌دانم که این ماجرا بسیار مربوط است به اینکه چرا امروز شعر و داستان کوتاه می‌نویسم. به خودم نهیب می‌زدم بجنب. معطل نکن. ادامه بده. انگار در اواخر دهه سوم عمرم تمام رویاهای بزرگ ابرای نوشتن رمان‌ا را از دست داده بودم. اگر واقعا این طور بوده باشد فکر می‌کنم اتفاق خوبی افتاده بود. داشتن رویا و کمی شانس محرک‌های خوبی برای هر نویسنده‌ای هستند. در عوض رویاهای دور و دراز و بدشانسی می‌توانند کشنده باشند. بالاخره باید استعدادی هم در کار باشد. بعضی از نویسندگان استعداد سرشاری دارند اما من تا به حال نویسنده بی‌استعداد ندیده‌ام ولی داشتن ندیدی منحصر به فرد و دقیق به چیزها و پیدا کردن بستر مناسب برای بیان این دید مسالهای دیگر است. کتاب دنیا از نگاه گارپ قطلم نگاهی جذاب است به دنیا از نگاه جان اروینگ. دنیای دیگری از نگاه فلاتری اوکتان نیز وجود دارد و همین طور دنیاهای دیگری از نگاه ویلیام فاکنر و ارنست همینگوی و دنیاهای دیگری از نگاه چپور، آپدایک، سینگر، استنلی الکین، آن بیتنی، سینتیا ازیک، دونالد بارتملی، مری رابینسون، ویلیام کیترج، بری هانا و اورسولا کی. لو گین. هر نویسنده بزرگ یا حتی هر نویسنده خیلی خوبی دنیا را بر اساس جغرافیای خودش ترسیم می‌کند. چیزی که من از آن حرف می‌زنم شبیه به سبک است اما فقط شامل سبک نمی‌شود. مقصود من امضای مخصوص و منحصربه‌فرد نویسنده است بر تمام نوشته‌هایش. این همان دنیای نویسنده است نه دنیای دیگران. این یکی از چیزهایی است که هر نویسنده‌ای را از نویسندگان دیگر متمایز می‌کند و این چیز با استعداد تفاوت دارد. استعداد‌های زیادی دور و بر همه ما ریخته. اما نویسنده‌ای که دیدی منحصربه‌فرد به چیزها دارد و این دید را به ط‌رزى هنرمندانه به بیان درمی‌آورد فقط گاهی دور و بر ما پیدا می‌شود. ایزاک دینسن گفته بود: هر روز فقط مختصری می‌نویسد، بدون امید یا ناامیدی. روزی من این حرف را روی یک کارت سه در پنج خواهم نوشت و به دیوار کنار میزم خواهم چسباند. همین حالا هم چند کارت سه در پنج روی این دیوار دارم. ازرا پاوند گفته: «دقت بنیانی بیان تنها اصل اساسی نوشتن است.» از نظر او اگی کسی «دقت بنیانی بیان» را در کار نوشتن لحاظ کند اصلاً به این معنا نیست که همه شرایط یک نویسنده خوب را دارد بلکه حداقل به این معناست که در مسیر درستی قرار دارد. من هم بالای میزم یک کارت سه در پنج دارم که روی آن جمله‌ای از چوفوف نوشته شده: «... و به ناگاه همه چیز بر او آشکار شده.» من این کلمات را سرشار از عجب و امکان می‌بینم و شگفته شفافیت ساده آنها هستم، و همین طور نشانه‌هایی که نوعی شهود آتی در آنها نمایان است. در این کلمات رمز و رازی هم نهفته است، چه چیزی پیش از این نهان بوده؟ چرا حالا کدغه همه چیز آشکار شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ مهم‌تر از همه، حالا چه باید کرد؟ چنین دیداری آن‌های باید بنگاتی هم در پی داشته باشد! احساس رهایی و در ضمن بی‌قراری نیرومندی ابرای آنچه در پیش است! در من هست. اتفاقی شنیدم که جفری ولف نویسنده به گروهی از دانشجویان نویسدگی می‌گفت «حقه‌های نازل قدغن.» این حرف را هم باید روی یک کارت سه در پنج نوشت. من کمی آن را تغییر داده‌ام شعر من این است «حقه قدغن» نقطه سرخط. من از حقه بدم می‌آید. عادت دارم برای فهمیدن اینکه در یک اثر داستانی حق‌های - نازل یا پیچیده - با کار رفته یا نه، نخست به جلد کتاب توجه کنم. نویسنده تازی به حق و کلک ندارد، او باید تهریزترین باشد. نویسنده باید بتواند هراز گاهی گوشه‌ای بایستد و با حیرت به چیزها - چیزهایی مثل غروب یا یک لنگه کفش- بنگرد؛ با هیجانی ساده و آشکار. حتی اگر این کار باعث شود احق به نظر برسد. چند ماه قبل جان بارت در نیویورک تایمز بوک ریویو گفته بود ۱۰ سال پیش بیشتر هنرچرویان را در سمنیار داستان‌نویسی‌اش به «خلاقیت‌های فرمی» علاقه‌مند

بودند اما چنین گرایشی دیگر وجود ندارد. او کمی نگران این است که در دهه ۱۹۸۰ نویسندگان شروع کرده‌اند به نوشتن رمان‌های مامان- بابایی. من از اینکه خودم را در این استعداد تفاوت دارم. استعداد‌های زیادی دور و بر همه ما ریخته. اما نویسنده‌ای که دیدی منحصربه‌فرد به چیزها دارد و این دید را به ط‌رزى هنرمندانه به بیان درمی‌آورد فقط گاهی دور و بر ما پیدا می‌شود. ایزاک دینسن گفته بود: هر روز فقط مختصری می‌نویسد، بدون امید یا ناامیدی. روزی من این حرف را روی یک کارت سه در پنج خواهم نوشت و به دیوار کنار میزم خواهم چسباند. همین حالا هم چند کارت سه در پنج روی این دیوار دارم. ازرا پاوند گفته: «دقت بنیانی بیان تنها اصل اساسی نوشتن است.» از نظر او اگی کسی «دقت بنیانی بیان» را در کار نوشتن لحاظ کند اصلاً به این معنا نیست که همه شرایط یک نویسنده خوب را دارد بلکه حداقل به این معناست که در مسیر درستی قرار دارد. من هم بالای میزم یک کارت سه در پنج دارم که روی آن جمله‌ای از چوفوف نوشته شده: «... و به ناگاه همه چیز بر او آشکار شده.» من این کلمات را سرشار از عجب و امکان می‌بینم و شگفته شفافیت ساده آنها هستم، و همین طور نشانه‌هایی که نوعی شهود آتی در آنها نمایان است. در این کلمات رمز و رازی هم نهفته است، چه چیزی پیش از این نهان بوده؟ چرا حالا کدغه همه چیز آشکار شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ مهم‌تر از همه، حالا چه باید کرد؟ چنین دیداری آن‌های باید بنگاتی هم در پی داشته باشد! احساس رهایی و در ضمن بی‌قراری نیرومندی ابرای آنچه در پیش است! در من هست. اتفاقی شنیدم که جفری ولف نویسنده به گروهی از دانشجویان نویسدگی می‌گفت «حقه‌های نازل قدغن.» این حرف را هم باید روی یک کارت سه در پنج نوشت. من کمی آن را تغییر داده‌ام شعر من این است «حقه قدغن» نقطه سرخط. من از حقه بدم می‌آید. عادت دارم برای فهمیدن اینکه در یک اثر داستانی حق‌های - نازل یا پیچیده - با کار رفته یا نه، نخست به جلد کتاب توجه کنم. نویسنده تازی به حق و کلک ندارد، او باید تهریزترین باشد. نویسنده باید بتواند هراز گاهی گوشه‌ای بایستد و با حیرت به چیزها - چیزهایی مثل غروب یا یک لنگه کفش- بنگرد؛ با هیجانی ساده و آشکار. حتی اگر این کار باعث شود احق به نظر برسد. چند ماه قبل جان بارت در نیویورک تایمز بوک ریویو گفته بود ۱۰ سال پیش بیشتر هنرچرویان را در سمنیار داستان‌نویسی‌اش به «خلاقیت‌های فرمی» علاقه‌مند

گوته بزرگ‌ترین شاعر و نویسنده آلمانی در سال ۱۷۴۹ متولد شد. از آغاز جوانی دست به کار نویسندگی زد. ۵ساله بود که داستان معروف خود «ورتر» را نوشت. یک سال بعد به نوشتن نمایشنامه اگمنت اقدام کرد. در همین زمان بود که امیر ناحیه «ولیمبار» وی را به مقر حکومت خود فراخواند و گوته تا آخر عمر درازش به تمشیت امور این ناحیه پرداخت و از سال ۱۷۹۱ تا ۱۸۱۷ مدیریت نتاتر شهر وایمر را بر عهده داشت. در خلال این مدت با شیلر آشنا شد و از دوستی و همکاری این دو نویسنده ثمرات ادبی و هنری فراوان به بار آمد. در سال ۱۸۰۵ پاپلانون وی را در شهر «ارفوت» دید و جمله معروف را درباره وی گفت: «بیک مردی دیدم.» از میان آثار گوته، نمایشنامه «فاوست» به سبب ارزش ادبی و عارف فلسفی‌اش اهمیت و شهرتی بی‌نظیر دارد. گوته در فلسفه و سیاست و علوم طبیعی نیز صاحب نظر بود و در مباحث «ترک» و «نور» آثار معتبر منتشر ساخت. گوته ۸۳ سال زندگی کرد و در سال ۱۸۳۲ درگذشت.

رمان «غهای ورتر جوان» را گوته در سال ۱۷۷۴ به رشته تحریر درآورد و با صراحت باید گفت هیچ کتابی در زبان آلمانی به مرز شهرت کتاب «رنج‌های ورتر جوان» نرسید و در ادبیات دیگر زبان‌ها نیز به ندرت می‌توان کتابی را یافت که در چنین دوران کوتاهی، این‌گونه دل‌ها را تسخیر کند باشد.

واقع داستان ورتر مخلوطی است از عشق و احساس خود گوته به شارلوت بوف، زندگی و تفکرات و بازتاب عاطفی شارلوت به وی، اما روی هم باید تأکید کرد ترازوی ورتر، ترازوی یروسلام است که در راه عشق با نوفن هرد به حیات خویش پایان داد.

ورتر که نمی‌داند در زندگی چه می‌خواهد انجام دهد. او به شهر می‌آید تا برای مادرش کاری مربوط به ارنی‌شاش انجام دهد و شاید هم می‌خواهد از محیطی که در آن زندگی می‌کند، مدتی دور شود. از طبیعت آن ناحیه لذت می‌برد و تمرین نقاشی می‌کند، روزی به مجلس رقصی دعوت می‌شود



نوشتن از زبان نویسندگان (ریموند کارور -۳)

خیره شدن به یک لنگه کفش

ترجمه: علیرضا اکبری

خواندنی «گی دو موپاسان» نوشته ایزاک بابل حرف اصلی راوی درباره داستان‌نویسی همین است: «هیچ میخی مثل نقطه‌ای که درست سر جایش قرار گرفته، نمی‌تواند قلب را با آن قدرت سسوراخ کند.»
ایین جمله را هم باید روی یک کارت سه در پنج نوشت. اون کاتل یک بار گفته بود وقتی می‌فهمد کار یک داستان کوتاه به پایان رسیده که شروع می‌کند به خواندن داستان و برداشتن ویرگول‌ها و بعد دوباره داستان را از نو می‌خواند و ویرگول‌ها را سسر جایشان برمی‌گرداند. من این جور کار کردن را دوست دارم. این طور اهمیت قائل شدن برای کاری که در دست داری برایم احترام‌برانگیز است. در نهایت همه آنچه ما داریم کلمات هستند پس بهتر است در جای درستی قرار بگیرند و نقطه‌گذاری کار هم باید صحیح انجام بگیرد تا کلمات همان چیزی را بگویند که بنا بود بیان کنند. اگر احساسات افسار‌گسیخته نویسنده کلمات را اسگین کرده یا کلمات به دلایل دیگر دقیق و شفاف نیستند - اگر کلمات به هر ترتیب گنگ هستند - چشم خواننده آنها را نادیده می‌گیرد و از روی آنها خواهد لغزید بی‌آنکه چیزی به دست آید. چنین کلماتی احساس هنری خواننده را در گیر نمی‌کنند. هنری جیمز این نوع نوشتن فلاکت‌بار را «چیدمان حقیر» می‌نامید. بعضی از دوستانم به من گفته‌اند گاهی مجبور بوده‌اند کتابی را سریع‌تر به پایان برسانند چون به پولش احتیاج داشته‌اند یا ویراستارشان یا همسرشان روی آنها حساب باز کرده بوده یا داشته آنها را ترک می‌کرده است - این عذری است برای نوشتن آثار ضعیف. یکی از دوستان رمان‌نویسم یک بار به من گفت: «کاش وقت بیشتری برای نوشتن این کتاب می‌گرفتم.» و من با شیندن این حرف از تعجب مبهوت شده بودم. و هنوز هم اگر دوباره به این حرف فکر کنم - که نمی‌کنم- باز مبهوت می‌شوم. به من ربطی ندارد. اما اگر نتوانیم نوشته‌مان را به کمال برسانیم اصلاً برآی چه باید دست به قلم ببریم؟ در پایان حس رضایت از اینکه تمام تلاش‌مان را انجام داده‌ایم و کاری ارزشمند ارائه داده‌ایم تمام چیزی است که با خود به گور خواهیم برد. می‌خواستم به دوستم بگویم محض خاطر خدا برو دنبال کاری دیگر. باید راه‌های ساده‌تر و شرافتمندانه‌تری هم برای پول درآوردن وجود داشته باشد. یا لاف‌ل اگر این کار را می‌کنید آن را به حداکثر توان و استعدادتان انجام دهید و کارتان را با توجه و تکنید و عذر و بهانه نبایرد. گلایه نکنید، توضیح ندهید.

□

درباره رنج‌های ورتر جوان»

جزیی از طبیعت

دکتر مه‌ری قدیمی‌نوران*

«اوسیان» برایش قرائت می‌کند و ناگهان همدیگر را بغل می‌کنند و می‌پوسند. ورتر در مقابل او زانو می‌زند ولی به اتاق مجاور می‌رود تا رنج‌های او را نبیند و دیگر حاضر نیست ورتر را ببیند. بعد از این مساله ورتر به طور قاطع مرد می‌شود. ناملای برای خداقافلی می‌نویسد و از آلبرت به بهانه‌ای تپانچه‌ای می‌گیرد و به حیات خود خاتمه می‌دهد. گوته با این رمان جو جامعه‌را در آن زمان ترسیم می‌کند که چون آرزوها و خواسته‌های جوانان برآورده نمی‌شد، آنها دچار افسردگی می‌شدند و گرایش به خودکشی پیدا می‌کردند.

گوته در این رمان، داستان عاشقانه یک جوان ناکام را بیان نمی‌کند بلکه روابط اجتماعی بیان می‌شود و به نوعی انتقاد به جامعه است. علت در این رمان عشق نبود بلکه عشق یک انگیزه بود و تنگنای زندگی بورژوازی مطرح است. ورتر شرایط اجتماعی را نتوانست تحمل کند و می‌خواست ناکامی‌های اجتماعی‌اش را در وجود یک زن جبران کند و احساس می‌کرد در این دنیا جایی ندارد.

گوته تقریباً سرنوشت خود را به رشته تحریر درآورده است. گوته بیان می‌کند اگر در بعد احساسی افراط شود، انسان دچار درد و رنج می‌شود و در نهایت دست به خودکشی می‌زند. ناآرامی درونی این جوان ترسیم می‌شود. ورتر در طبیعت محال شد و طبیعت را به جای احساسش پذیرفت و از طبیعت تسلی طلبید. وحدت جودی، گوته را بسیار تحت تأثیر قرار می‌داد و طبیعت برای او در راس قرار داشت زیرا عقیده داشت خداوند طبیعت کل جهان را آفریده است. وقتی انسان می‌خواهد چیزی را بشناسد آن را مقابل خود قرار دهد و از

خبر

رمان جدید اکو منتشر می‌شود



«امبرتو اکو» نویسنده سرشناس ایتالیایی در ماه اکتبر (مهر) سال جاری میلادی جدیدترین رمان خود را با عنوان «قبرستان پراگ» از سوی انتشارات ایتالیایی «بوم پبانی» منتشر و روانه بازار می‌کند. این رمان تازه، درست ۳۰ سال پس از رمان پرفروش اکو که «نام گل سرخ» نام داشت، به بازار کتاب عرضه می‌شود. در اطلاعاتی مطبوعاتی انتشارات «بوم پبانی» آمده است: موضوع این رمان حول محور یک جاعل تمسخرآمیز می‌شود که سازمان‌های اطلاعات و امنیت تمام کشورهای اروپا با او قرار داد بسته‌اند دسیسه‌ها، حمله‌ها و توطئه‌چینی‌هایی را انجام دهد تا توسعه تاریخی و سیاسی قار، عمیقاً تحت تأثیر قرار گیرد. این کتاب در مورد زوایای مخفی سیاسی قرن ۱۹ است که به شکل دهشتناکی چهره واقعی مسائل آن دوران را برای ما آشکار می‌کند. اکو دانشمند برجسته ۷۸ساله در این کتاب ۴۵۰ صفحه‌ای با بیشترین دقت، به تشریح فضای سیاسی قرن ۱۹ با توطئه‌چینی‌ها، شورش‌ها و انقلاب‌ها پرداخته است.
بازا آخرین رمان خود را با عنوان «شعله‌های رموز ملکه لوانا» شش سال پیش منتشر کرد. امبرتو اکو در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۲۲ در «الساندریا» واقع در «پیومونت» در شمال ایتالیا متولد شد. او رساله دکترای خود را در تورین با موضوع «زیبایی‌شناسی در آثار توماس فون اکوئین» ارائه داد و برای تلویزین ایتالیا، نشریات و روزنامه‌های این کشور و نیز به عنوان ویراستار برای انتشارات «بوم پبانی» کار کرد. در سال ۱۹۷۵ «اکو» نخستین کرسی استادی رشته «شانه‌شناسی» را در دانشگاه «بولونیا» می‌توان به «نام گل سرخ»، «پاندول فوکاچه»، «جزیره روز گذشته» و «باودولینا» اشاره کرد.

سارا ماکوی پرفروش



«انجیل به روایت عیسی مسیح» و «قابیل» آثاری از ژوزه ساراماگو نویسنده فقید پرتغالی، در فهرست ده کتاب پرفروش هفته جاری ایتالیا جای گرفتند. طبق این رده‌بندی کتاب‌های «انجیل به روایت عیسی مسیح» و «قابیل» اثر ژوزه ساراماگو به ترتیب جایگاه هفتم و دهم جدول آثار پرفروش ایتالیا را در اختیار دارند. این در حالی است که کتاب «آب در دهان» اثر مشترک «آندره کامیلری» و «کارلو لوکارتی» در رده نخست، کتاب «در جست‌وجوی گنج» اثر «آندره کامیلری» در رده دوم و کتاب «کفش‌ساز» اثر «پاتریشیا کورون ول» در رده سوم جای دارند. «ژوزه ساراماگو» نویسنده پرتغالی، برای کتاب «انجیل به روایت عیسی مسیح» در سال ۱۹۹۱ با اعتراض بنیادهای مذهبی مسیحی به ویژه واتیکان روبه‌رو شده بود. با این وجود او در سال ۱۹۹۸ جایزه نوبل را از آن خود کرد. این کتاب به وسیله «ریتا دستی» به ایتالیایی ترجمه شده است. این نویسنده صاحب‌نام اروپایی ۱۸ ژوئن ۲۰۱۸(۲۸ خرداد امسال) درگذشت. □

نامزدهای جایزه فرانک اوکاتر

نامزدهای جایزه داستانی «فرانک اوکاتر» با پشتتازی نویسندگان امریکایی معرفی شدند. هیات داوران جایزه «فرانک اوکاتر» که بزرگ‌ترین جایزه ادبی جهان برای مجموعه رتتالی، کوتاه است، فهرست نامزدهای این جایزه را درحالی اعلام کرد که از شش نامزد معرفی شده، پنج نویسنده امریکایی هستند. به گزارش روزنامه گاردین، «دیوید کنستانتین» تنها نویسنده غیرامریکایی است که نامزد این جایزه ۳۵ هزار یورویی شده است. وی برای مجموعه داستان «سبیلینگ» چشم به این جایزه دوخته است.
تی‌سی بویل برای کتاب «کودک وحشی»، بلی باگز برای «ملکه مائابونی»، ران راش برای «نور سوزان»، لائورا فدرر بویل برای «اگر همه آب‌ها تمام شود دنیا چگونه خواهد شد» و رابین بلک برای «اگر دوست داشتم، این را به تو می‌گفتم» دیگر نامزدهای این جایزه ادبی هستند. از برندگان سال‌های گذشته این جایزه می‌توان به «جومیا لهیری» و «هاروکی موراکامی» اشاره کرد.